

## شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «ملکوت»<sup>۱</sup>

بیتا اسداله زاده گودرزی<sup>۲</sup>

ابراهیم ابراهیم تبار<sup>۳</sup>

### چکیده

رمان **ملکوت** نوشته‌ی بهرام صادقی، داستان نویس معاصر است. این رمان از نوع رمان‌های نمادین است. سبکی که بهرام صادقی در این رمان به کار برده است، آنچنان ذهنی است که آن را از سبک و سیاق داستان‌های کوتاه‌ش دور می‌کند و صبغه‌ای فرا طبیعی به آن می‌دهد. می‌شود گفت که: شخصیت‌ها در داستان‌های او، کم کم شالوده‌ی اجتماعی خود را از دست می‌دهند و عناصری که در کیفیت شکل دادن آنها نقش داشته‌اند؛ رو به فساد و از هم پاشیدگی می‌گذارد و داستان‌ها در تار و پود افکار خرافه و کابوس زده‌ای پیچیده می‌شود. شخصیت‌های اصلی او از نظر روانشناسی اغلب پیچیده و مرموز تصویر شده‌اند و بیش‌تر آنها یا مریضند؛ و یا در افکار پریشان گرفتار شده‌اند. نویسنده به‌طور هنرمندانه‌ای از توصیف، گفتگو، عمل و نام در پردازش شخصیت‌ها استفاده کرده است. به نظر می‌رسد که صادقی در شخصیت‌پردازی قهرمانان خود، بیش‌تر بر استفاده از عنصر توصیف و گفتگو تأکید داشته است.

کلید واژه‌ها: بهرام صادقی، ملکوت، شخصیت‌پردازی، رمان، ادبیات داستانی.

---

۱- این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی پیام نور.

ebrehimtabar\_bora@yahoo.com

۳- دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی بابل.

## مقدمه

ادبیات داستانی، به هر روایتی اطلاق می شود که خصلت ساختگی و ابداعی آن بر جنبه تاریخی و واقعی اش برتری داشته باشد که شامل، قصه، رمانس، رمان و همه آثاری است که به نوعی وابسته به آن هاست. (صادقی، ۱۳۶۷، ۴۳) برای فهم بیشتر و درک دقیق از مهارت نویسندگان و بهره ی وافی از مطالب و محتوای رمان و داستان و تفهیم آن؛ شناخت عناصر داستانی، که هسته اصلی داستان نویسی را تشکیل می دهد، امر ضروری و مهم به نظر می رسد؛ رمان نویسی سوغات اروپائیان است که در دوره مشروطه، رایج شده است، طبیعتاً بعضی از رمانها و داستان ها، بر اساس اصول و موازین فنی داستان نویسی نوشته نشده اند و می توان ادعا کرد که تعدادی از نویسندگان به طور ناشیانه ای از آثار غربی ها، کپی برداری کرده اند؛ کم کم نویسندگان ایرانی با ساختار فنی و عناصر داستانی آشنا شدند و دریافتند که بر اساس فرهنگ و آداب و رسوم کشورشان، داستان ها و رمان ها را با توجه به عناصر داستانی و نکات فنی بنویسند؛ رفته رفته، اسلوب داستان نویسی مورد عنایت نویسندگان قرار گرفت، و آثار قابل توجهی در چهارچوب عناصر داستانی، نوشته شده اند و حتی بعضی از آنها (از جمله بوف کور هدایت)، به شهرت جهانی رسیده اند، از خیل نویسندگان موفق رمان معاصر، می توان به بهرام صادقی، نویسنده رمان ملکوت، که درخشش خاصی دارد، اشاره نمود.

بهرام صادقی از داستان نویسان معاصر ایران است که در سال ۱۳۱۵ش. در نجف آباد اصفهان چشم به جهان گشود. و در سال ۱۳۳۳ش. به تهران رفت و در دانشکده ی پزشکی دانشگاه تهران، به تحصیل ادامه داد. وی به نسل سومی از نویسندگان تعلق دارد که بعد از

جمال‌زاده، هدایت، چوبک و آل احمد در عرصه‌ی ادبیات ما ظاهر شدند. در طول مدّت فعالیت ادبی‌اش، بیست و پنج داستان و یک رمان کوتاه نوشت و در دو مجموعه گردآوری کرد؛ وی اولین مجموعه از داستان‌های کوتاه خود را به نام «سنگر و قمقمه‌های خالی» و رمان کوتاهش را، با عنوان «ملکوت» در سال ۱۳۴۹ش انتشار داد.

رمان ملکوت نمونه‌ای از رمان‌های تمثیلی و نمادین دوره‌ی معاصر به شمار می‌رود، شخصیت‌های اصلی این رمان، ملکوت (م. ل) و دکتر حاتم، تمثیلی از خدا و شیطان است، به نوعی تقابل خیر و شر. با توجه به اینکه ملکوت یک رمان کوتاه محسوب می‌شود نویسنده در پردازش شخصیت‌ها، دقت و ظرافت خاص را نشان داده است، تأکید بر توصیف صحنه‌ها و گفتگوی شخصیت‌ها، که از نوع دیالوگ و مونولوگ می‌باشد از ویژگی‌های خاص این رمان به شمار می‌رود؛ وی علاوه بر این، در تبیین مطالب از طنز نیز بهره می‌برد؛ طنزی گزنده و تلخ، و در عین حال منطبق با موضوع رمان که در ادبیات داستانی پیش از صادقی، نظیر آن را کمتر در آثار معاصران می‌توان پیدا کرد. در این مقاله سعی شده است تا شخصیت‌ها که از صفوف مختلف جامعه انتخاب شده‌اند، با شیوه‌ی تحلیلی و توصیفی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند:

### خلاصه‌ی رمان «ملکوت»

در شبی مهتابی «آقای مودت» و دوستانش در باغی خارج از شهر مشغول خوشگذرانی هستند که ناگهان «جن» در بدن او حلول می‌کند. دوستانش او را به شهر نزد «دکتر حاتم» که تنها پزشک شهر است، می‌برند. «دکتر حاتم» بعد از سؤالاتی در مورد بیمار، او را معالجه می‌کند. در حین درمان «دکتر حاتم» اعتماد «منشی جوان» را نسبت به خودش جلب

می‌کند و از دارویی برای او می‌گوید که باعث ازدیاد میل جنسی و طول عمر می‌شود، در این راستا او «منشی جوان» و «مرد چاق» را تشویق به تزریق این آمپول می‌کند؛ سپس آن آمپول را به آن دو نفر تزریق می‌کند. به «آقای مودت» به خاطر اینکه به زودی در اثر سرطان خواهد مرد، و آن مرد ناشناس که همدست دکتر است، تزریق نمی‌کند. وی این دارو را به تمام مردم شهر تزریق کرده است. آقای مودت و دوستانش بعد از معالجه آقای مودت دوباره به باغ بر می‌گردند. بعد از رفتن آنها، «دکتر حاتم» به سراغ همسر خود «ساقی» می‌رود و او را همانند زنان دیگرش خفه می‌کند، سپس به سراغ «م.ل.» می‌رود؛ «م.ل.» یکی دیگر از شخصیت‌های این داستان است. او سال‌ها پیش پسر خود را کشته است و به خاطر عذاب وجدان، در طول این چند سال، تک تک اعضای بدنش را بریده است و به پیش «دکتر حاتم» آمده است تا تنها دستش را قطع کند. بعد از گذشت چند روز، که او در خانه‌ی «دکتر حاتم» مانده است، از جراحی دستش پشیمان می‌شود و به «دکتر حاتم» می‌گوید که دیگر قصد ندارد تنها دستی را که برایش مانده ببرد و می‌خواهد به زندگی عادی‌اش مانند انسان‌های دیگر ادامه دهد. «دکتر حاتم» وقتی می‌بیند که او از بریدن تنها دستش که برایش باقی مانده پشیمان شده، درباره‌ی فواید آمپولی که به تمامی مردم شهر تزریق کرده می‌گوید و او را متقاعد کرد و به او نیز تزریق می‌کند.

در آخر داستان «دکتر حاتم» به باغ «آقای مودت» می‌رود. و در آنجا خود را به عنوان «شیطان» معرفی می‌کند و می‌گوید دارویی که به آنها تزریق کرده، زهری کشنده است و تا یک هفته‌ی دیگر تمام مردم شهر را خواهد کشت و بعد از گفتن این حقایق از آنها دور می‌شود. این داستان با مرگ تمام مردم شهر، به پایان می‌رسد.

## تعریف شخصیت:

در تعریف شخصیت آمده است «اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان و نمایشنامه و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند.» (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۸۴) در اصطلاح شناسی هنر داستان « به شخصی گفته می‌شود که در جهان داستان، خواه اسطوره و حماسه و رمانس و رمان و خواه نمایش و فیلم سینمایی و نظیر اینها حضور دارد و نقشی اصلی یا فرعی ایفا می‌کند.» (ایرانی، ۱۳۸۰، ۵۹۰)

یکی از مهم‌ترین عناصری که در شکل‌گیری وحدت داستان نقش اساسی دارد، شخصیت است. شخصیت رکن اصلی و مرکزی یک داستان است. در عامیانه‌ترین تعریف، اگر داستان را شرح یک واقعه بدانیم؛ این رویدادها و وقایع، بدون حضور یک یا چند شخصیت قابل تصور نخواهد بود. « اگر یک داستان اجزای درخور، بدان شکل که بتوان آن را حادثه نامید، نداشته باشد یا در آن داستان زمان و مکانی مشخص برایش ذکر نشود و یا از یک طرح یا زاویه مناسبی بی‌بهره باشد، در هر صورت باز هم یک داستان است، ولی یک داستان ضعیف: اگر همین داستان شخصیتی نداشته باشد وجود چنین داستانی برای ما غیر قابل تصور خواهد بود.» (براهنی، ۱۳۸۵، ۶۳) البته بیان این مسئله، ضروری به نظر می‌رسد که در داستان لازم نیست که حتماً شخصیت تنها انسان باشد، زیرا شخصیت می‌تواند حیوان، شیء و یا هر چیز دیگر باشد. « داستان برای ادامه مسیر خود محتاج به حرکت است و شخصیت‌های داستان، شکل دهنده‌ی حرکت آن هستند، بنابراین، وجود عنصر شخصیت در داستان باعث پویایی و گیرایی داستان می‌شود.» (پروینی، ۱۳۷۹، ۶۵)

## شخصیت‌های رمان ملکوت:

صادقی اغلب شخصیت‌های داستان‌هایش را از بین اشرار و طبقات مختلف جامعه؛ اعم از پزشک و کارگر و پرستار و خدمه و... انتخاب کرده؛ اما بیش‌تر شخصیت‌های اصلی داستان‌های او را آموزگاران، دانشجویان، کارمندان دون مرتبه و مردمان عادی و معمولی، تشکیل می‌دهند. به همین جهت تناسبی بین شخصیت‌های او از دیدگاه اجتماعی و روانشناختی دیده نمی‌شود، و این عدم تناسب سبب گردید تا در رفتار و گفتار شخصیت‌ها، که از یک صنف نیستند، تفاوت‌های بسیار فاحش در آن دیده شود، این امر سبب گردید تا خوانندگان در تشخیص درست شخصیت‌ها دچار خبط گردند؛ به تعبیر دیگر «شخصیت‌های اصلی او از نظر روانشناسی اغلب پیچیده و بغرنج، تصویر شده‌اند و بیشتر آنها مریض و یا گرفتار افکار عجیب هستند.» (یا حقی، ۱۳۸۵، ۲۳۸)

شخصیت‌هایی که بهرام صادقی در این رمان خلق می‌کند، حال و روز اجتماعی را دارند که در آن زندگی می‌کنند. مهم‌ترین مسأله‌ی اجتماعی که در «ملکوت» مطرح شده است، مسأله دارا و ندار است. وجود مشکلات مردم از قبیل؛ کمبود جریان برق، بی‌توجهی مسئولان به مرمت راه‌ها، و نبود بهداشت و سایر امور رفاهی، که از همان آغاز قصه مشاهده می‌شود، موجب اعتراض مردم نسبت به اوضاع اجتماعی شده؛ به این منظور، شخصیت‌ها در این رمان به دو شکل اصلی و فرعی نمود پیدا می‌کند. در این قسمت ابتدا شخصیت‌های اصلی رمان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و سپس، به شخصیت‌های فرعی پرداخته می‌شود:

## شخصیت‌های اصلی رمان ملکوت:

شخصیت‌های اصلی، در حقیقت، مهم‌ترین نقش را در داستان بر عهده می‌گیرند؛ این شخصیت‌ها در بیشتر حوادث و درگیری‌ها حضور مداوم دارند و طبیعتاً در معرض خطر بیش‌تری قرار دارند و مورد هدف قرار می‌گیرند؛ اینها گرداننده‌ی اصلی و عامل وحدت داستان‌اند.

همان‌گونه که در قسمت‌های قبل گفته‌ایم، اغلب شخصیت‌های رمان ملکوت به خصوص شخصیت‌های اصلی؛ مریض و گرفتار افکار عجیب‌اند. صادقی برای ارائه شخصیت‌های اصلیش در این رمان از نماد و اسطوره بهره جسته است. دو شخصیت اصلی «م.ل.» و «دکتر حاتم» در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، اینها از خدا و شیطان‌اند. این شخصیت‌ها از وجودی دوگانه‌ای برخوردارند، و خوانندگان را در میدان‌های مختلف نقش‌نمایی، متعجب می‌کنند.

### الف) دکتر حاتم:

«دکتر حاتم»، تنها پزشک شهری است که داستان در آن اتفاق افتاده است. در این داستان «دکتر حاتم» سرشتی دوگانه دارد. چهل سال پیش به شهر «م.ل.» رفته است و پسر «م.ل.» را به پوچی و ابتذال کشانده است. بعد از اینکه «م.ل.» پسرش را می‌کشد، «دکتر حاتم» تغییر نام و ظاهر می‌دهد، و در شهرهای مختلف سرگردان می‌شود. هر سال در شهر یا دهستانی مطب می‌زند. او به بهانه‌ی این که می‌خواهد با آمپول‌هایی بر طول عمر مردم بیافزاید، یا میل جنسی‌شان را زیاد کند؛ عده‌ای را می‌کشد. در واقع دکتر حاتم آنچه را که خود از آن بی‌نصیب مانده است، مرگی زودرس را به دیگران می‌بخشد.

«دکتر حاتم»، همان شیطان و یا نمادی از شیطان است، که به صورت‌های مختلف، برای نابودی نسل بشر از ملکوت فروافتاده است و با چهره‌های مختلف ظاهر می‌شود. او شخصیتی پیچیده و دوگانه دارد؛ نیمی زمینی، و نیمی خدایی؛ هم به زندگی در این دنیا میل دارد؛ و هم به مرگ. به قول او: «نمی‌دانم آسمان را قبول کنم و یا زمین را، ملکوت، کدام یک را؟ این جا دیگر کاملاً تضاد است، آن‌ها هر کدام برایم جاذبه‌ی بخصوصی دارند. من مثل خرده‌ی آهنی میان این دو قطب نیرومند و متضاد چرخ می‌خورم» (صادقی، ۱۳۸۸، ۲۴)

انگار خودش ابلیس نیست، انسانی است که گرفتار افکار شیطانی است. این دو گانگی در ظاهرش هم نمایان است. «شاید کسی نفهمد، اما خودتان می‌بینید: دستها و پاهای من چالاکند، قوی و تازه، اما سرم پیر است، به اندازه‌ی سالهای عمرم. من اغلب اندیشیده‌ام که آن دوگانگی که همیشه در حیاتم حس کرده‌ام نتیجه‌ی این وضع بوده است. یک گوشه‌ی بدنم مرا به زندگی می‌خواند و گوشه‌ی دیگری به مرگ. این دو-گانگی را در روحم کشنده‌تر و شدیدتر حس می‌کنم» (همان، ۲۱-۲۲).

در کتاب تأویل ملکوت آمده که او «نمادی از عزرائیل است برای اینکه کار، او همانند عزرائیل جان ستاندن است. زیرا او خود تأکید دارد که «بنده‌ی شغل و مأموریت هستم» (غیائی، ۱۳۸۶، ۱۰۳) در جایی دیگر، نیز می‌گوید که مداوای او نه به اراده‌ی او است، و نه به میل بیماران. اضافه می‌کند که: «من خود بنده‌ی زر خرید شغلم هستم.» (صادقی، ۱۳۸۸، ۶۴) او مانند عزرائیل مأمور است و از خود اراده‌ای ندارد.

ب) م.ل.

«ملکوت» یا همان کسی که در داستان به اسم «م.ل.» معرفی می‌شود؛ این شخصیت نیز سرشتی دوگانه دارد. گاه کودکی بی‌گناه است و گاه اعمال شاقه از او سر می‌زند، «شکو» را زیر شلاق می‌اندازد. پسرش را که تحت تأثیر سخنان «دکتر حاتم» به پوچی گرایش پیدا کرده است؛ می‌کشد. با اعتراض نوکرش (شکو)، زبان او را هم می‌برد. می‌خواهد خود را نابود کند؛ به انواع مواد مخدر روی می‌آورد؛ خود را به تیغ جراحان می‌سپارد تا تک تک اعضای بدنش را ببرند؛ او نمادی از یهوه است و در مقابل «دکتر حاتم» که نمادی از شیطان است، قرار می‌گیرد. «م.ل.» خدایی است که از آسمان به زمین افتاده است.

در «ملکوت» صادقی، خدا و شیطان از همان آغاز در کالبد انسان تجسم می‌یابد. «م.ل.» برعکس دیگر شخصیت‌های داستان، میلی به زندگی دنیوی ندارد. و به خاطر همین «دکتر حاتم» او را دشمن خود می‌داند و از او می‌ترسد و در قسمتی از رمان از زبان «دکتر حاتم» می‌خوانیم: «اما این "م.ل." ... او با همه‌ی کسانی که تا کنون در عمرم دیده‌ام، فرق دارد و تنها کسی است که خیالم را ناراحت می‌کند، او مرا به زانو در خواهد آورد! ذره‌ای از مرگ نمی‌ترسد، به استقبال آن می‌رود. مرگ، دهشت، بیماری، رنج برایش مسخره‌ای بیش نیست. او چهل سال شکنجه‌ها را تحمل کرده است و همین مرا در مقابلش ضعیف و متزلزل می‌کند» (صادقی، ۱۳۸۸، ۳۱) او و «دکتر حاتم» در جاهایی شبیه به هم هستند. همان طور که «م.ل.»، خودش می‌گوید: «چون ما به هر حال در چند تکه با هم اشتراک داریم و این بسیار جالب است لاقلاً در جاهایی می‌توانیم به هم نزدیک بشویم... شما هم همیشه با خودتان در جنگید و همانطور که بارها گفته‌اید نمی‌دانید که زمین را باید قبول داشت و یا آسمان را و پناهی و رفیقی هم ندارید» (همان، ۳۹).

## شخصیت های فرعی رمان ملکوت:

این نوع شخصیت های فرعی با وجود کم اهمیت بودن وجودشان، برای تداوم و فضا سازی رمان و داستان ضروری به نظر می رسد، به تعبیر دیگر «فایده حضورشان این است که فضای داستان را واقعی و طبیعی نشان می دهد». (فتاحی، ۱۳۸۶، ۱۶۵)

صادقی در این رمان از شخصیت های متفاوتی استفاده نکرده است، بیشتر نگاهش به شخصیت های اصلی بوده است، به همین علت اکثر شخصیت های فرعی، در داستانش نقش بسیار کمی دارند؛ بعضی از آنها از آغاز تا پایان داستان وجود دارند؛ ولی در پیش بردن داستان تأثیر چندانی ندارند، و بعضی دیگر از شخصیت ها، در صحنه ای از داستان وارد می شوند و زود خارج می شوند. اکثر این شخصیت ها، انسان های عادی و معمولی هستند و یا از طبقات متوسط و معمولی انتخاب شده اند و گاهی با لقب خاصی آنها را ظاهر می کند، مثلاً یکی از شخصیت ها، چاق است او را به نام «مرد چاق» معرفی می کند و... گاهی درباره ی شخصیتی توضیح می دهد تا خواننده، خودش شخصیت مورد نظر را درک کند؛ مثل مرد ناشناس. در این قسمت به بعضی از این شخصیت ها اشاره می گردد:

### الف) منشی جوان:

او یکی از دوستان «آقای مودت» است. واژه ی منشی اسم فاعل واژه «انشاء» است، و انشاء در لغت؛ به معنی آفرینش و نوآوری است. او انسانی شاعر مآب است و همانند شاعران، انسان با ذوقی است و اهل تشبیه و استعاره است؛ «دکتر حاتم» که او را خوب

شناخته است، شاعری او را مولود عاشقی می‌داند و به او می‌گوید: «عشق، شما را شاعر کرده است.» (صادقی، ۱۳۸۸، ۲۱) همان‌طور که اشاره گردید، صادقی شخصیت‌های فرعی رمان‌هایش را از بین انسان‌های عادی و کارمندان ساده انتخاب می‌کند. منشی جوان یک کارمند دون پایه است و شخصیتی ساده دارد و هر روز جان می‌کند تا پول بیشتری به دست آورد؛ وی با بی‌خیالی زندگی می‌کند، به اصطلاح به خودش سخت نمی‌گیرد، موقعیت‌ها را خوب درک می‌کند، انسان دوست است علاوه بر اینها، می‌توان فداکاری، شاعری و عاشقی را از دیگر ویژگی‌های برجسته شخصیت منشی جوان است.

### ب) مودت:

«آقای مودت» بر عکس منشی جوان، آدمی است نسبتاً مرفه، روشنفکر، اهل مطالعه، شاعر مآب با منشی فلسفی و شوخ. وی از طرفی می‌خواهد سال‌ها زنده بماند، شراب بخورد و خوش باشد. طبیعی است با چنین خواسته‌ای، انسان تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان قرار می‌گیرد، در آغاز داستان می‌خوانیم که جن در بدن او حلول می‌کند. صادقی با خلق شخصیت «مودت» نشان می‌دهد که شیطان چیزی بیرون از وجود آدمی نیست، و همان نفس آدمی است. به تعبیر دیگر: «در قصه ملکوت، جنی که در مودت حلول می‌کند، زیر نظر «شیطان» کار می‌کند. بدین ترتیب، شیطان مودت را بر می‌انگیزد که در باغ خویش بساط می‌گساری بگستراند.» (غیائی، ۱۳۸۶، ۱۱۳) یعنی او به خاطر گناهی که مرتکب می‌شود (می‌گساری)، مستحق این عذاب (حلول جن در بدنش) است.

### ج) مرد چاق:

او یکی دیگر از دوستان «آقای مودت» است که در باغ مشغول خوش گذرانی است. همان طور که از اسمش پیداست، او مردی است چاق، و شیفته‌ی زندگی دنیا و همیشه از این که بلایی به سرش بیاید، یا رنگ صورتش بپرد، می‌ترسد. به خاطر همین، دست به سیاه و سفید نمی‌زند. او همانند «مودت» می‌خواهد زمان طولانی زندگی کند، شخصیتی ساده دارد، نمونه‌ی یک انسان خودخواه است، از شوخی‌هایی که دوستانش با او می‌کنند، خوشش نمی‌آید و فقط به فکر خودش است.

### د) مرد ناشناس:

وی یکی از سه نفری است که در آن شب همراه با «آقای مودت» در باغ گرد آمدند. در داستان به اسم «ناشناس» معرفی می‌شود. نویسنده اطلاعاتی از شخصیت او به خواننده نمی‌دهد و صحبت‌های کمی از او در داستان شده است. او شخصیتی پیچیده دارد؛ نمی‌شود پی به درونش برد و اعمالش را پیش‌بینی کرد؛ ولی در طول داستان، نویسنده، سر نخ‌های کم و نامشخصی به خواننده می‌دهد تا پی به شخصیت او ببرند و بفهمند که او کیست؟ در آغاز داستان، مرد ناشناس با صحبت‌هایی که می‌کند یک سر نخ‌هایی می‌دهد که از وقایع باخبر است: «مثل اینکه امشب چیزی می‌خواهد اتفاق بیفتد، حادثی می‌خواهد رخ بدهد...» (صادقی، ۱۳۸۸، ۸)

و یا پیش‌بینی‌هایی در داستان می‌کند، از قبیل این که به مرد چاق می‌گوید: که امشب سگته خواهد کرد. (صادقی، ۱۳۸۸، ۹) و از این قبیل پیش‌بینی‌ها در پایان فصل اول رمان، متوجه می‌شویم که او همدست «دکتر حاتم» بوده است و از تمام چیزها خبر داشته است،

زیرا می‌خوانیم که «دکتر حاتم» به «ناشناس» می‌گوید: «من همه‌ی زن‌ها و شاگردها و دستیارهایم را کشته‌ام... این آمپول‌هایی هم که به همه‌ی مردم این شهر و به دوستان تو تزریق کرده‌ام، چیزی جز یک سم کشنده و خطرناک نیست...» (همان، ۲۹-۳۰)

#### ه) شکو:

«شکو» نوکر «م.ل.» است. پدرش باغبان خانه‌ی «م.ل.» بوده و او از کودکی در خانه آنها زندگی می‌کرده است. «م.ل.» می‌گوید: «او در خانه‌ی ما به دنیا آمده است. مادرش یک کنیز دورگه بود که در قصر پدرم کار می‌کرد، و کسی نمی‌دانست که از کجا آمده است. به زبان عجیبی حرف می‌زد.» (همان، ۸۱) تا اینکه «م.ل.» پسر خودش را می‌کشد و چون «شکو» شاهد ماجرا بوده، او را لال می‌کند. او نوکری فداکار نسبت به صاحبش است. و همین فداکاری از ویژگی‌های بارز شخصیتی «شکو» است.

#### و) ساقی:

«ساقی» همسر «دکتر حاتم» است. او به «دکتر حاتم» خیانت می‌کند و سرانجام به دست «دکتر حاتم» کشته می‌شود، نقش بسیار کمی در داستان دارد؛ ولی در همان زمان کوتاهی که در قسمتی از داستان است، می‌شود فهمید شخصیتی ساده دارد. او زنی عادی و معمولی نیست و زیبایی او، شوهرش را سحر و افسون می‌کند. ساقی نماد زیبایی مطلق است.

#### شخصیت ایستا و پویا در رمان ملکوت:

علاوه بر شخصیت‌های اصلی و فرعی، از ویژگی‌های دیگر شخصیت‌ها براساس اصول داستان‌نویسی، ایستایی و پویایی آنهاست، در این رمان این ویژگی، به وضوح دیده می‌شود.

شخصیت‌ها در داستان از جهت تغییرپذیری به ایستا و پویا تقسیم می‌شوند. در این قسمت به شخصیت‌های ایستا و پویا می‌پردازیم.

### شخصیت ایستا:

«دکتر حاتم» شخصیت اصلی این داستان است. او شخصیتی ایستا دارد. از آغاز تا پایان داستان در پی نابودی انسان‌ها است. فکر پوچ بودن زندگی را به ذهن شخصیت‌های داستان القا می‌کند. به اصطلاح شخصیت تخریب‌گر است: «من همه زن‌ها و دستیارهایم را کشته‌ام... و این آمپول‌هایی که به همه‌ی مردم شهر، و دوستان تو، تزریق کرده‌ام، چیزی جز یک سم کشنده و خطرناک نیست.» (همان، ۳۰-۲۹)

«منشی جوان» در رمان «ملکوت» یک شخصیت فرعی از نوع ایستا است. اگر چه بخاطر فهمیدن بعضی چیزها تغییری در نگرشش ایجاد می‌شود و به پوچی می‌رسد، ولی باز هم شخصیتی ایستا دارد. او انسانی ساده و فداکار است. از آغاز تا پایان داستان در حال کمک به دیگران است. او می‌خواهد که برای دوستانش مفید باشد، اما تغییری در رفتار و گفتار او در کل داستان مشاهده نمی‌شود.

یکی از دیگر شخصیت‌های ایستا در این اثر «آقای مودت» است. او نیز شخصیتی ایستا دارد و تغییر و تحولی در رفتار و کردار او ایجاد نمی‌شود، با توجه به اتفاقاتی که برای او رخ می‌دهد (حلول جن در بدنش) باز هم مشغول خوشگذرانی است و خواهان زندگی دنیوی است و از عواقب کارش ترسی ندارد.

در این رمان دو شخصیت فرعی دیگر، با عنوان مرد چاق و مرد ناشناس، صحنه آرایبی میکنند و جزء شخصیت فرعی محسوب می‌شوند و چون حرکت و تغییری در کل داستان ایجاد نمی‌کنند، ایستا محسوب می‌شوند.

### شخصیت پویا:

در داستان «ملکوت»، با یک شخصیت پویا روبرو هستیم و آن هم «م.ل.» است. همان‌طور که گفته شد او یکی از شخصیت‌های عجیب این رمان است. «م.ل.» بر عکس دیگر شخصیت‌های داستان، میلی به زندگی دنیوی ندارد، و به گفته‌ی «دکتر حاتم»: این «م.ل.»... او با همه‌ی کسانی که تا کنون در عمرم دیده‌امف فرق دارد و تنها کسی است که خیالم را ناراحت می‌کند، او مرا به زانو در خواهد آورد! ذره‌ای از مرگ نمی‌ترسد، به استقبال آن می‌رود. مرگ، دهشت، بیماری، رنج برایش مسخره‌ای بیش نیست. او چهل سال شکنجه‌ها را تحمل کرده است» (همان، ۳۱)

اما در قسمت‌های پایانی کتاب می‌بینیم که، نظرش تغییر می‌کند. «م.ل.» در شبِ روز دهم، خوابی می‌بیند و متحوّل می‌شود. در عالم خواب از زمین، که مادر گناهکاران است، رها می‌شود و دل به ملکوت می‌سپارد. وقتی بیدار می‌شود سرشت دیوانه او رفته است، و عطوفت کودکی او ظاهر می‌شود و این امر باعث می‌شود تا «دکتر حاتم» را ببخشد و از کارش پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد از همه مخدرها دست بکشد و زن بگیرد و بچه‌دار شود. «م.ل.» با خود می‌گوید: «چرا من حق نداشته باشم مثل دیگران لذت ببرم؟ از آفتاب و مهتاب استفاده کنم، سحر خیز شوم، غذا بخورم، زن بگیرم و لباس‌های خوب بپوشم؟» (همان، ۳۸) او دلیل این تصمیمش را آشنایی با «دکتر حاتم» می‌داند و می‌گوید:

« آمدن من به اینجا و دیدار شما (م. ل) اگر هیچ فایده‌ای نداشت، دست کم توانست در بروز رستاخیز روح من مؤثر واقع بشود.» ( همان، ۳۹) «م. ل.» این نور امید را که بر دلش تابیده است، رستاخیز می‌خواند. او از هنگامی که وارد خانه «دکتر حاتم» شده است این تحوّل روحی را در وجودش احساس می‌کرد، تا اینکه در آخر داستان می‌بینیم که این رستاخیز ایجاد می‌شود.

### شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان ملکوت:

یکی از مهارت‌هایی که در امر داستان‌نویسی و رمان دیده می‌شود، امر توصیف است، نویسنده با توصیف شخصیت و فضاسازی در پیرامون شخصیت اصلی و یا فرعی به خوانندگان این امکان را می‌دهد تا از زوایای مختلف یک شخصیت را به دقت سنجش کنند؛ البته توصیف در اشعار فارسی به ویژه شاهنامه و مثنوی مولوی، که از شاهکاری‌های دنیا محسوب می‌شوند، یک امر طبیعی بوده است، اما در نثر اگرچه یک امر بدیع به نظر می‌رسد ولی کاربرد درست آن جذبه آن را زیاده‌تر می‌کند. صادقی از جمله نویسندگان موفق معاصر است که در پردازش شخصیت از توصیف، بهره‌های فراوان برده است و از دو شیوه‌ی مستقیم، و غیرمستقیم بهره می‌گیرد؛ ابتدا به روش مستقیم می‌پردازیم.

#### روش مستقیم

در روش مستقیم، نویسنده شخصیت‌دانش را به وضوح و آشکارا معرفی می‌کند و از حاشیه‌پردازی اجتناب می‌کند.

#### الف) م. ل.:

در رمان ملکوت، راوی، از زبان «دکتر حاتم» به توصیف شخصیت «م. ل.» می‌پردازد:

« او مرد با ذوقی است، سواد دارد، خاطرات می‌نویسد، کتاب می‌خواند و گاهی هم مرا مجاب می‌کند.» (همان، ۱۶) از همان ابتدای قصه، گفته می‌شود که او با ذوق و اهل ادب است؛ می‌خواند و می‌نویسد؛ با استدلال در مورد کائنات چون و چرا می‌کند.

### ب) منشی جوان:

صادقی در معرفی شخصیت او، از روش مستقیم استفاده کرده است. می‌گوید: «منشی جوان» شخصیت ساده‌ایی دارد. او یک کارمند ساده، دون پایه، زحمتکش و قانعی است. او انسانی فداکاری است. که حاضر است برای کسانی که دوستشان دارد فداکاری کند. و در جای از رمان «دکتر حاتم» راجع به او می‌گوید:

« شما حتی حاضرید فداکاریهای کوچک و بزرگ بکنید، به عشق رویی، سیب بخورید و آواره بشوید، با همه خوب باشید. بله، شما نمی‌توانید تصور کنید که بدی وجود داشته باشد و یا در راه ادامه یک زندگی ساده و طبیعی با چاشنی یک عشق لطیف، زندگی شرافتمندانه‌ای که کاری به زندگیهای دیگر نداشته باشد و بیش از حق خود نخواهد.» (همان، ۱۹)

### ج) ساقی:

از شخصیت‌هایی که نویسنده رمان در معرفی آن از شیوه مستقیم بهره گرفته، ساقی است. «دکتر حاتم» در مورد «ساقی» می‌گوید: « او، ساقی، تو زیبا و باهوشی... و روی هم رفته یک زن عادی و معمولی نیستی... زیباییت سحر و افسونم می‌کند، خوابم می‌کند.» (همان، ۶۰). از توصیفات که «دکتر حاتم» از او می‌کند به راحتی می‌شود پی به شخصیت او برد، او زنی زیبا و

باهوش است و در عین حال با لطایف الحیل هر کسی را که بخواهد خام می‌کند به تعبیر دیگر زبانش فریبنده است.

#### (د) مودت:

نویسنده‌ی رمان، در معرفی شخصیت «مودت» از شیوه‌ی مستقیم استفاده کرده است و از زبان «منشی جوان» او را به خواننده معرفی می‌کند: «آقای مودت اهل مطالعه‌اند و املاک مختصری هم دارند» (همان، ۱۱). و در جای دیگر راجع به شخصیت او، از زبان شخصیت دیگر رمان (منشی جوان) می‌گوید: «همین آقای مودت مالک است؛ ولی به او حسد نمی‌برد، زیرا خوشبخت نیست. خودش نمی‌خواهد خوشبخت باشد و به مفهوم زندگی خیلی پیچ و تاب می‌دهد» (همان، ۱۸). او انسانی نسبتاً مرفه است که همیشه در حال خوشگذرانی است.

#### روش غیر مستقیم:

شخصیت‌پردازی به روش غیرمستقیم آن است که نویسنده از طریق رفتار، اندیشه‌ها، گفتار و حتی ذکر نام شخصیت، اطلاعاتی را به طور غیر مستقیم، در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در شخصیت‌پردازی به روش غیر مستقیم، نویسنده از روش‌هایی مانند: عمل، گفت‌وگو، توصیف و نام، بهره می‌گیرد و شخصیت داستان را به خواننده معرفی می‌کند. یعنی «نویسنده شخصیت داستان را به صراحت و آشکارا معرفی نمی‌کند، بلکه با توصیفات و توضیحاتی که می‌دهد و با نشان دادن حالتی از شخصیت به خواننده می‌فهماند که آن شخص چه کاره است یا چه خصوصیتی دارد؟» (اسماعیل‌لو، ۱۳۸۴، ۶۸)

## الف) گفت‌وگو:

نویسنده در رمان ملکوت از طریق گفتگو (دیالوگ) به توصیف شخصیت‌های داستانش پرداخته است. در مورد تک‌گویی نیز، باید گفت که همه تک‌گویی‌ها در این رمان از نوع «حدیث نفس» است. در این بخش، عنصر گفتگو به دو دسته دیالوگ و مونولوگ تقسیم می‌شود.

### ۱) فریبکاری دکتر حاتم:

هنگامی که «دکتر حاتم» متوجه می‌شود که «م.ل.» دیگر نمی‌خواهد تنها دستش را قطع کند، تصمیم به کشتن او می‌گیرد و با سخنانش او را فریب می‌دهد و می‌گوید: «- من مخصوصاً داروهای مؤثری دارم، اما اگر خودتان نمی‌گفتید هرگز از آنها حرف نمی‌زدم.»

#### - چیست؟ شربت است؟

- نه، آمپول است، برای اینکه جذب روده‌ای شما ضعیف است و داروی خوراکی به دردتان نمی‌خورد. بعلاوه تأثیر آمپول زیادتر است. این آمپولها درست یک هفته پس از تزریق اثر خواهد کرد...» (صادقی، ۱۳۸۸، ۸۸)

او همچنین دوستان «مودت» را فریب می‌دهد و آمپول‌های مرگ‌آورش را به آن دو نفر (منشی جوان و مرد چاق) تزریق می‌کند: «من دو نوع آمپول دارم که خواص جداگانه‌ای دارند. مردم این آمپول‌ها را برای طول عمر می‌زنند یا برای ازدیاد و ادامه‌ی میل جنسی که در آن بسیار حریصند.» (همان، ۲۴)

## ۲) سادگی منشی جوان

گفتار منشی جوان در طول داستان معرف شخصیت ساده و بی‌ریای اوست در این رمان آمده است، که او می‌گوید: «زندگی را خیلی سهل و ساده می‌فهمم و می‌گذرانم... برای همین است که عده‌ای را دوست می‌دارم و عده‌ای را دوست نمی‌دارم، اما به کسی کینه ندارم، آماده‌ام که به دیگران کمک کنم، زیرا دلیلی نمی‌بینم که از این کار سرباز زنم. هوا و آفتاب و عشق و غذا و علم و مرگ و حیات و کوهها را می‌پسندم و به آنها دل می‌بندم. به هر چیز قانعم.» (همان، ۱۸-۱۹) و در جای دیگر می‌گوید: «من کارمند ساده و زحمتکشی هستم، هر روز جان می‌کنم که شاید پول بیشتری به دست بیاورم و زندگیم را کمی بهتر کنم.» (همان، ۱۷) از گفته‌های «منشی جوان» می‌شود فهمید که او چه انسان ساده، مهربان و قانعی است.

## ۳) رستاخیز م.ل:

گفتگویی که بین «دکتر حاتم» و «م.ل.» صورت می‌گیرد و خواننده از رهگذر همین گفتگو می‌تواند به رستاخیزی که در «م.ل.» به وجود آمده، پی ببرد. او دیگر همان انسان سابق نیست و می‌خواهد همانند انسان‌های عادی به زندگیش ادامه دهد. «م.ل.» گفت: -خیلی خوب، فراموش کنیم. از خودمان حرف بزنیم... من دیگر نمی‌خواهم دستم را قطع کنم.

-می‌دانستم، چند دقیقه پیش فهمیدم، به شما تبریک می‌گویم.

-چرا من حق نداشته باشم مثل دیگران لذت ببرم، از آفتاب و مهتاب استفاده کنم...»

(همان، ۳۹)

## ب) نام:

یکی دیگر از راه‌های شخصیت‌پردازی استفاده از نام است. نویسنده ضمن توجه به ارتباط معنایی و بصری بین ساختار ظاهری شخصیت و نام آن برای نمایش، برخی ویژگی‌های ظاهری و درونی شخصیت‌ها استفاده می‌کند. «استفاده از نام همیشه مورد توجه نویسندگان بوده است. در میان رمان‌نویسان رئالیست نیز "دیکنز" و "بالزاک" بر سر انتخاب نام قهرمانان و سواست خاص داشته‌اند.» (عبداللهیان، ۱۳۸۰، ۶۹) استفاده از نام در رمان ملکوت نیز جایگاه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که با اندک تأملی بر روی نام شخصیت‌ها، می‌توان، نحوه کنش، رفتار و ویژگی‌های اخلاقی آنان را پیش بینی کرد. صادقی در نام‌گذاری شخصیت‌ها سعی کرده حالتی از کنش و عمل؛ یا یکی از صفات شخصیت‌ها را در یک واژه خلاصه کند و آن را به شخصیت بچسباند و از این نظر به ارتباط معنایی بین نام و شخصیت توجه داشته است. او در نام‌گذاری شخصیت‌ها به دو شیوه عمل کرده است:

### ۱) انتخاب نام متناسب با عمل یا صفتی از شخصیت‌ها:

در این شیوه، بین نام و شخصیت، یک ارتباط مستقیم و منطقی وجود دارد؛ به عنوان مثال «مرد چاق»، که یکی از دوستان آقای مودت است و در داستان به این اسم معرفی می‌شود. در واقع هیکل او به عنوان یک ویژگی ظاهری، جاذبه‌ای بوده که نویسنده، از آن در جهت پرداخت شخصیت او، استفاده کرده است: «یکی از سه نفر، که بی‌اندازه چاق بود، و چشم‌هایش به همین علت در میان صورت گرد و فربهش پوشیده می‌ماند.» (صادقی، ۱۳۸۸، ۶)

«منشی جوان» از جمله شخصیت‌هایی است که نویسنده، در نام گذاری او به اعمال و رفتار و ویژگی‌های درونیش، توجه داشته است؛ علاوه بر این، بین نام و شغل او نیز تناسب و ارتباط معنایی برقرار کرده است.

«منشی جوان» همانند شاعران انسان با ذوقی است و اهل تشبیه و استعاره است. «دکتر حاتم» که او را خوب شناخته است، شاعری او را مولود عاشقی می‌داند و به او می‌گوید: «عشق شما را شاعر کرده است.» (همان، ۲۱) او تازه عروسی کرده و مانند همه شاعران، دلدادۀ یار خویش است و «در آغوش او به سادگی و صفای زندگی پی» برده است. یا نامی که برای «م.ل.» انتخاب کرده است. «م.ل.» دو حرف اول از کلمۀ ملکوت است. صادقی اسم ملکوت را مثله کرده همچنان که خود «م.ل.» مثله شده است. وی بین اسمی که برای او انتخاب کرده و خود «م.ل.» تناسبی ایجاد کرده است. زیرا «م.ل.» نیز خودش را مثله کرده است. او یکی از شخصیت‌های عجیب این رمان است. او انسان متمول‌لی است که پسر خود را کشته و به خاطر عذاب وجدان در طول چهل سال تک تک اعضای بدنش را بریده است.

## ۲) انتخاب نام با طنز و تضاد:

صادقی گاهی برای برجسته تر کردن نقاط ضعف و معایب و نواقص، یا انحطاط‌های اخلاقی و رفتاری شخصیت‌ها از طنز استفاده می‌کند. در واقع ارتباط بین نام و ساختار شخصیت، کاملاً متضاد و طنزآلود است. این شیوه متأثر از توجه بهرام صادقی به روش ناتورالیستی صادق هدایت و صادق چوبک در شخصیت‌پردازی است. مثلاً «دکتر حاتم»: صادقی در انتخاب اسم «دکتر حاتم» از طنز بهره گرفته است و اسم وی را «دکتر حاتم»

گذاشته است، چرا که در نهایت دست و دلبازی همانند حاتم، زهر کشنده ی خود را به همه مردم شهر بخشیده است و همه آنها را کشته است!

ج) عمل:

### ۱) وفاداری شکو

او همانند سگ به م.ل. وفادار است و از توصیفاتى که نویسنده در مورد او بکار می‌برد این ادعا بیشتر ثابت می‌شود، توصیفاتى مثل: «می خزد»، «پوزه‌اش آهسته تکان می خورد»، «بو می کشد» (همان، ۱۳۸۸، ۹۲)

### نتیجه گیری

شخصیت، به عنوان یکی از عناصر مهم در داستان و رمان است. بهرام صادقی در رمان «ملکوت» با ظرافت خاص به آن پرداخته است. هر چند که وی در پردازش شخصیت‌ها از همه شیوه‌های شخصیت‌پردازی بهره گرفته؛ اما تأکید او بیشتر بر توصیف و گفتگو بوده است. در توصیفات به هر دو روش توصیف (مستقیم و غیر مستقیم) اهمیت داده است. در گفتگو هم، شخصیت‌پردازی از طریق دیالوگ (گفتگوی دو طرفه)، بر شخصیت‌پردازی از طریق مونولوگ، می‌چربد. صادقی در شخصیت‌پردازی از طریق نام، به صفات درونی و ظاهری شخصیت‌ها، بیش از عمل و کنش آن‌ها اهمیت داده است. او شخصیت‌ها را از اقشار مختلف انتخاب کرده که هر یک نماینده‌ی آن گروه‌اند.

## کتابشناسی

- ۱- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*، اصفهان: فردا، چاپ اول.
- ۲- اسماعیل لو، صدیقه. (۱۳۸۴). *چگونه داستان بنویسیم*، تهران: نگاه، چاپ دوم.
- ۳- ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). *هنر رمان*، تهران: نگاه، چاپ هشتم.
- ۴- براهنی، رضا. (۱۳۸۵). *قصه نویسی*، تهران: البرز، چاپ دوم.
- ۵- بیشاب، لئونارد. (۱۳۸۳). *درس‌هایی درباره داستان نویسی*، ترجمه محسن سلیمانی، تهران: سوره مهر، چاپ سوم.
- ۶- پروینی، خلیل. (۱۳۷۹). *تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن*، تهران: سروش، چاپ اول.
- ۷- صادقی، بهرام. (۱۳۸۸). *ملکوت*، تهران: زمان، چاپ نهم.
- ۸- عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۰). *شیوه‌های شخصیت‌پردازی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره دوم، شماره ۵۴.
- ۹- غیائی، محمد تقی. (۱۳۸۶). *تأویل ملکوت*، تهران: نیلوفر، چاپ اول.
- ۱۰- فتاحی، حسین. (۱۳۸۶). *داستان، گام به گام: آموزش داستان نویسی*، تهران: صریر، چاپ اول.
- ۱۱- قاسم زاده، محمد. (۱۳۸۳). *داستان نویسان معاصر ایران*، تهران: مرکز، چاپ اول.
- ۱۲- میر صادقی، جمال. (۱۳۷۶). *عناصر داستان*، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۱۳- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۸۵). *جویبار لحظه‌ها، ادبیات معاصر فارسی*، تهران: جامی، چاپ نهم.
- ۱۴- یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۴). *هنر داستان نویسی*، تهران: نگاه، چاپ هشتم.